

طوفان جنگ

مجموعه ملکه سرخ - کتاب چهارم

نویسنده: ویکتوریا اویارد

مترجم: فاطمه سعیدی



1. Male
2. Corvino
3. Farley
4. Davidson
5. Starlet Guard
6. Mundel
7. Thomas Calore

ISBN 978-600-182-359-6

فصل اول

مر ۱

برای مدتی طولانی در سکوت غرق می شویم.

دیوارهای شهر فروریخته است و کورویوم^۲ در مقابل ما دهان باز کرده است. شهر
عملو از جمعیت است، اما انگار هیچ کس در آن نیست.

تفرقه بینداز و حکومت کن.

معنای همه چیز روشن است، تکلیف مشخص شده است. فارلی^۳ و دیویدسون^۴ با
نگاه‌های معنی‌داری به من زل زده‌اند و من نیز به آن‌ها خیره شده‌ام.

حدس می‌زنم حتی روح کال هم خبر ندارد که محافظان سرخپوش^۵ و مونت‌فورت^۶ به
هیچ وجه قصد ندارند که به او اجازه دهند تاج و تختی را که به دست آورده است، حفظ
کند. البته فکر می‌کنم که او بیشتر به سلطنت اهمیت می‌دهد تا نظر سرخ‌ها. در ضمن
فکر می‌کنم که دیگر نباید او را کال صدا کنم.

تایبیریاس کالور^۷، شاه تایبیریاس، تایبیریاس هفتم.

این همان اسمی است که با آن متولد شده است؛ همان اسمی که وقتی برای اولین بار
او را دیدم، روی خود داشت.

-
1. Mare
 2. Corvium
 3. Farley
 4. Davidson
 5. Scarlet Guard
 6. Montfot
 7. Tiberias Calore

قسمت‌های داخلی این شهر نظامی را احاطه کرده است، نگاه کنم. کولاک شیور^۱‌های مهاجم خیلی وقت است که از بین رفته است، تاریکی جای خود را به روشنایی داده و همه چیز حالا کوچک‌تر به نظر می‌رسد. دیگر چندان بابهت نیست. سربازان سرخ از این شهر به سمت مرگی گریزناپذیر در سنگرها هدایت می‌شدند. حالا سرخ‌ها در حال گشت‌زنی روی دیوارها، در خیابان‌ها و جلوی دروازه‌ها هستند. سرخ‌ها کنار پادشاهان نقره‌ای می‌نشینند و از جنگ حرف می‌زنند. چند سرباز با شال‌های قرمز تیره، در حالی که تفنگ‌های کهنه را آماده در دست نگه داشته‌اند و با دقت اطراف را زیر نظر دارند، به جلو و عقب گام برمی‌دارند. محافظان سرخپوش هرگز ناغافل گیر نمی‌افتند. هرچند که دیگر دلیلی برای نگرانی وجود ندارد. البته فعلاً نیروهای میون عقب‌نشینی کرده‌اند. حتی وولو ساموس^۲ هم آن قدر جسارت ندارد که از داخل کورویوم دست به حمله بزند. نه وقتی که او به محافظان، مونت‌فورت و ما نیاز دارد. همین‌طور کال - کال نه، تاییر یاس. دختره‌ی /حمق - و بعد از حرف‌های توخالی که درباره‌ی برابری زده است. مثل ما، وولو هم به او نیاز دارد. به نام او، به تاج او و به دست لعنتی او نیاز دارد تا در آن ازدواج لعنتی در دست دختر لعنتی خودش بگذارد.

صورت‌م از شدت حرارت می‌سوزد. به خاطر موج حسادتی که وجودم را در برمی‌گیرد، احساس شرمندگی می‌کنم. از دست دادن او باید کوچک‌ترین نگرانی من باشد. از دست دادن او نباید از احتمال مرگمان، شکستمان در جنگ و بیهوده شدن همه‌ی تلاش‌هایمان برای من دردناک‌تر باشد، اما هست و تنها کاری که از من برمی‌آید این است که تحمل کنم.

چرا قبول نکردم؟

من پیشنهادش را رد کردم. او را رد کردم. به خاطر یک خیانت دیگر درهم‌شکسته بودم. خیانت کال، اما فقط او نبود. من هم خیانت کرده بودم. دوست دارم پیمانی بود که هر دو بستیم و هر دو آن را شکستیم. دوست دارم باید به این معنا باشد که در نهایت من تو را انتخاب می‌کنم. من تو را بیش از هر چیز دیگری می‌خواهم، من همیشه به تو نیاز

دارم. من نمی‌توانم بدون تو زندگی کنم. هرچه از من برمی‌آید انجام می‌دهم تا هیچ چیز نتواند ما را از هم جدا کند.

اما او این کار را نمی‌کرد. من هم نخواهم کرد.

ارزش من کمتر از تاج و تخت او و ارزش او کمتر از هدف من است.

و کمتر، خیلی کمتر از ترس من از یک قفس دیگر. با تقدیم تاجی هنوز خیلی از دست‌رسان دور است، به من پیشنهاد کرد که همسر پادشاه شوم. اگر اونجلین دوباره کنار گذاشته می‌شد، او مرا ملکه می‌کرد. من می‌دانم که دنیا از دید کسی که دست راست پادشاه است، چگونه است. دوباره دلم نمی‌خواهد آن زندگی را تجربه کنم. هرچند که کال، میون نیست، اما تاج، تاج است. تاج انسان‌ها را عوض می‌کند، فاسدشان می‌کند.

اما در آن صورت چه سرنوشت عجیبی رقم می‌خورد. کال و تاجش، ملکه ساموس و من. برخلاف میلیم، بخشی از وجودم آرزو می‌کند کاش قبول کرده بودم. می‌توانست راحت باشد. فرصتی برای اینکه همه چیز را رها کنم، عقب بکشم، پیروز شوم و از دنیایی لذت ببرم که حتی در خواب هم نمی‌دیدم. برای خانواده‌ام بهترین زندگی ممکن را فراهم کنم. همه‌مان را در امان نگه دارم و با او بمانم. کنار کال بایستم. دختری سرخ بازو به بازوی شاهی نقره‌ای. کسی که می‌تواند دنیا را تغییر دهد، میون را بکشد، بخوابد، بدون اینکه کاپوس ببیند و بی‌هیچ ترسی زندگی کند.

محکم لبم را گاز می‌گیرم تا این وسوسه را پس بزنم. اغواکننده است و من می‌توانم درک کنم چرا چنین تصمیمی گرفت. حتی حالا که همه چیز بین مان تمام شده، انگار برای یکدیگر ساخته شده‌ایم.

فارلی با صدای بلندی جابجا می‌شود و توجه مرا به خودش جلب می‌کند. دست به سینه همان‌طور که به دیوار تکیه می‌دهد، آه می‌کشد. برخلاف دیویدسون، زحمت عوض کردن یونیفرم خون‌آلودش را به خودش نداده است. لباس او به کثیفی لباس من نیست که پر از لجن و گل‌آلود است. روی او خون نقره‌ای ریخته که حالا که خشک شده، به رنگ سیاه درآمده است. از تولد کلارا تنها چند ماه می‌گذرد و اضافه وزن ناشی از بارداری هنوز در قسمت‌هایی از پهلوی او باسنش باقی مانده است. هرچه ترحم در او وجود داشته، از وجودش رخت برمی‌بندد و جای خود را به خشمی می‌دهد که در چشم‌های آبی‌اش زبانه

1. Shiver
2. Volo Samos